



حضور هنر در خانه ایرانی

گروه پژوهشی «صاعقه»

یکی از ویژگی‌های مهم ایران، نقشی است که همواره «زبان» در زندگی مردم بازی کرده است. این نقش آنقدر گسترده است که نمی‌توان به تمامی ابعاد آن، در این چند سطر پرداخت. ولی در آینده عزم آن داریم، هر بار یکی از این حوزه‌ها را مورد بازکاوی قرار دهیم. در این شماره، به اشعاری اشاره خواهد شد که پیش از این بر روی اشیای مختلف نوشته و یا حک می‌شد. اگر اندکی آگاهی از آثار قدیمی و مقدار آن داشته باشید، می‌توانید دقتی کوچک از این اشعار حک شده برای خودتان ثبت کنید. در زیر به برخی از این اشعار که از منبع «از خشت تا خشت» (نوشته محمود کتیرایی) برگزیدیم، اشاره‌ای کوتاه می‌کنیم.

بر روی یک انبر برنجی که جهاز دختران قدیم بوده است آمده:

سوختم و سوختم و سوختم
تا روش عشق تو آموختم
حاصل عمرم سه سخن بیش نیست
خام شدم، پخته شدم، سوختم

نمونه‌ای دیگر:

آنتن علاج خانه زنبور می‌کند
فیروزه یاد خاک نشابور می‌کند
آتش بگیر و بر سر قلیان ما گذار
وانگه ببین که سوز دل ما چه می‌کند

در حاشیه یک سفره قلمکار آمده است:

ای در کنار خوان تو خورشید قرص نان
و ریزه‌خوار سفره جود تو روزگار

روی دسته دم طاووسی قاشق افشرد خوری آورده‌اند:

چوب ضعیف را اگرش تربیت‌دهی
جایی رسد که بوسه‌گه خسروان شود
تیشه‌ها خوردم به‌سر فرهادوار تا رسیدم بر لب شیرین یار
کمتر ز قاشقی نتوان بود در طلب
صد تیشه می‌خورد که رساند لبی به آب

روی قلمدان حک شده است که:

این قلمدان را دوات از لعل و مرجان لایق است
لیقه از گیسوی یار و زلف جانان لایق است
آب حیوانش مداد و شاخه طوبی قلم
بهر عشق نوخطان و جیب جانان لایق است

روی شمعدانی نقره‌ای آورده‌اند:

تو شمع انجمنی یک زبان و یک دل باش
خیال و کوشش پروانه بین و خندان باش

و در کنار یک قاب آینه آورده:

صورت خود چو بنگری ناز تو بیشتر شود
کاش نمی‌گذاشتند آینه روبروی تو

بر روی جعبه آرایش:

دلدار به من گفت چرا غمگینی؟

پابند کدام دلبر سیمینی؟

برجسته و آینه به دستش دادم

گفتم که در آینه که را می‌بینی؟



بر روی شانه:

شانه کمتر زن که ترسم تار زلفت بگسلد
موی موی تست، اما رشته جان منست

و در دیگر شانه‌ای آورده‌اند که:

باش چون آینه که عیب تو را

همه را دیده روبرو می‌گوید

نه که چون شانه با هزار زبان

پشت سر رفته مو به مو می‌گوید

و بر روی پیاله‌ای آورده‌اند:

پیاله در کفمن بند تا سحر گه حشر

به می‌زدل ببر حصول روز رستاخیر

بر دور یک منقل حک کرده‌اند که:

از آن به دیر مغانم عزیز می‌دارند

که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست

و روی کوزه قلیان:

قلیان به دست از در درآ، ای دلبر سیمین برم

با ناز قلیانم بده، بیناز بنشین در برم

بر روی طاس مسی نیز حک شده است:

ای صاحب طاس غم فراموش باد

پیوسته مراد دل در آغوش باد

تا طاس سپهر باشد و مهره مهر

هر چیز کز این طاس خوری نوشت باد.